

# داستان

ضمیمه هفتگی روزنامه همشهری

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری  
مدیر مسئول: محسن مهدیان  
سر دبیر: دانیال معمار

معاون ضمايم: پروانه بهرام نژاد  
دبیر ویرانه‌نامه: علی الله سلیمی

## واحد فنی:

مدیر فنی: حامد یزدانی، مدیر هنری: مهدی سلامی  
صفحه آرایی: حمید یزدانی، سعید غفوری، امید روشنگر  
ویرایش عکس: کامیاز نویدی  
صفحه خوانی: فرهاد غلامر ضای، فاطمه ناصری آلاشتی

## چاپ:

همشهری  
پذیرش آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰

## صندوق پستی:

۱۹۳۹۵/۵۴۴۶  
تلفن: ۲۳۰۲۳۶۶۳۰

## همیشه‌ای

### گروه ضمايم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، بچه‌ها، خانواده، پایداری، اقتصاد،  
تندرستی، خردنامه، داستان، دانستنیها،  
سرزمین من، ماه، معماری، ۲۴، شهرنگار،  
سرخ و محله

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر ۳، نرسیده به پارک‌وی،  
کوچه شهید قریشی، شماره ۱۴، روزنامه همشهری

## روایت عالمان

روایت عبرت‌انگیز علامه طهرانی از تأثیر لقمه حلال و حرام

# ملاقات با یکی از مردان خدا در راه مشهد

در ادامه گفت: حاج مومن وقت مرگ من رسیده، من از این تپه بالا می‌روم و آنجا می‌میرم. این دستمال بسته را بگیر، در آن پول است، صرف غسل و کفنم کن و هر جا که آقا سیدهاشم صلاح بداند (آقای سیدهاشم همان امام جماعت شیرازی بود که در معیت او به مشهد آمده بودند). همانجا دفنم کن. گفتم: ای وای! تو می‌خواهی بمیری! گفت: ساکت باش. من می‌میرم و این را به کسی نگو.

سپس رو به مرقد مطهر حضرت رضاع (ایستاد و سلام عرض و بسیار گریه کرد و گفت: تا اینجا به پابوس آمدم، ولی سعادت بیش از این نبود که به کنار مرقد مطهرت مشرف شوم.

از تپه بالا رفتم و من حیرت‌زده و مدهوش بودم؛ گویی زنجیر فکر و اختیار از کفم بیرون رفته بود. به دنبال او از تپه بالا رفتم. دیدم به پشت خوابیده و پاهایش را رو به قبله دراز کرده و با لبخند جان داده است؛ گویی هزار سال است که مرده است.

از تپه پایین آمدم و به سرعت رفتم پیش آقای سیدهاشم و سایر رفقا و داستان را گفتم؛ خیلی تأسف خوردند و مرا مواخذه کردند که چرا به ما نگفتی و ما را از این اتفاقات مطلع نکردی؟

گفتم: خودش دستور داده بود و اگر می‌دانستم که بعد از مردنش هم راضی نیست، حالا هم نمی‌گفتم. راننده ماشین و شاگرد سیدهاشم و سایر همراهان تأسف خوردند و همه با هم به بالای تپه آمدیم و جنازه او را پایین آورده و داخل ماشین قرار دادیم و به سمت مشهد رهسپار شدیم.

حضرت آقای فرمودند: حقایق این مرد یکی از اولیای خدا بود که خدا مشرب صحبتش را نصیب تو کرد و باید جنازه‌اش با احترام دفن شود.

وارد مشهد شدیم؛ سیدهاشم مستقیم به حضور یکی از علما رفت و این واقعه را توضیح داد؛ آن مرد عالم با جماعتی بسیار آمدند، جنازه را غسل داده و کفن کردند و بر او نماز خواندند و در گوشه‌ای از صحن مطهر دفن کردند و من مخارج را از دستمال می‌دادم. چون از دفن فارغ شدیم، پول دستمال هم تمام شد، نه یک شاهی کم و نه یک شاهی زیاد، مجموع پول آن دستمال ۱۲ تومان بود.»

منبع: معادشناسی، ج ۱، ص ۱۰۰ تا ۱۰۴

سوار کنیم، ثواب دارد. ماشین توقف کرد. من و چند نفر از دوستانم پیاده شدیم و از او خواهش کردیم سوار ماشین ما شود. قبول نمی‌کرد تا بالاخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود؛ به شرط آنکه کنار من بنشیند و هر چه بگوید مخالفت نکنم.

سوار شد و کنار من نشست. در تمام راه برای من صحبت می‌کرد و از وقایع بسیاری خبر می‌داد و آنچه را در آینده تا زمان مرگم برایم پیش می‌آید، گفت. من از اندرهای او بسیار لذت می‌بردم و آشنایی با چنین شخصی را از موهبت پروردگار و ضیافت حضرت رضاع (دانشتم. کم‌کم رسیدیم به قدمگاه، به موضعی که شاگرد شوفر از مسافران گنبدنما می‌گرفت.

همه پیاده شدیم؛ موقع ظهر بود؛ خواستم بروم و با رفقای شیرازی خود، مثل گذشته بر سر یک سفره ناهار بخورم؛ گفت: آنجا مرو، بیا با هم غذا بخوریم. من خجالت کشیدم که پیش رفقای شیرازی بروم؛ زیرا پیوسته در کنار هم غذا می‌خوریم، ولی چون ملزم شده بودم از حرف‌های او سرپیچی نکنم، به ناچار با آن مرد موافقت کردم، گوشه‌ای رفتیم و نشستیم. از خوردن خود، سفره‌ای بیرون آورد، نان تازه در آن بود با کشمش سبز، شروع به خوردن کردیم. برایم آن نان و کشمش بسیار لذتبخش بود؛ پس از اینکه هر دو سیر شدیم، گفت: حالا می‌خواهی به رفقای خود سر بزنی و تفقدی کنی عیبی ندارد. من برخاستم و سراغ آنها رفتم و دیدم در کاسه‌ای که مشترکاً از آن می‌خوردند، آلوده است و اینها لقمه بر می‌دارند و می‌خورند و دست و دهان آنها هم آلوده شده و خود اصلاً نمی‌دانند چه می‌کنند و با چه مزره‌ای غذا می‌خورند.

هیچ نگفتم؛ چون مأومر به سکوت در همه احوال بودم. به نزد آن مرد باز گشتم. گفت: بنشین، دیدی رفقای تپه می‌خورند؟ تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بود و نمی‌دانستی؛ غذای حرام و مشتبه چنین است.

ملا محمد تقی مجلسی از علمای بزرگ اسلام، در تربیت فرزندش اهتمام فراوان داشت و نسبت به حرام و حلال دقت فراوان نشان می‌داد تا مبادا گوشت و پوست فرزندش با مال حرام رشد کند. محمدباقر، فرزند ملا محمد تقی، کمی بازیگوش بود. شبی پدر برای نماز و عبادت به مسجد جامع اصفهان رفت. آن کودک هم همراه پدر بود. محمدباقر در حیاط مسجد ماند و به بازیگوشی پرداخت. او مشک پر از آبی را که در گوشه حیاط مسجد قرار داشت، با سوزن سوراخ کرد و آب آن

سید محمد حسین حسینی طهرانی، معروف به علامه طهرانی که از شاگردان علامه طباطبایی و از عالمان شیعه در قرن چهاردهم و پانزدهم هجری قمری بوده، در روایتی تأمل برانگیز نقل کرده است: دوستی داشتم اهل شیراز به نام حاج «مومن» که به رحمت ایزدی واصل شده است. مرد بسیار روشندل، باایمان و باتقوایی بود و با او عقد اخوت بسته بودم. می‌گفت که مکرر خدمت حضرت حجت‌بن‌الحسن العسکری (عج) رسیدم و مطالب بسیاری را از ایشان نقل و از بعضی هم آبا می‌کرد. از جمله اینکه می‌گفت: «یکی از ائمه جماعات شیراز روزی به من گفت بیا با هم به زیارت حضرت علی بن موسی الرضاع (برویم. یک ماشین در بست اجاره کرد و برخی از تجار هم در معیت او بودند. حرکت کرده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه (س) توقف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا می‌شد و ادراک بسیاری از حقایق را می‌نمودم. یک روز عصر در صحن مطهر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم و وعده‌هایی به من داد.

به تهران رسیدیم و سپس به طرف مشهد مقدس راه افتادیم. از نیشابور که گذشتیم، دیدیم مردی عامی در حالی که فقط یک خورجین دارد از کنار جاده به طرف مشهد می‌رود. اهل ماشین گفتند، این مرد را

ملا محمد تقی مجلسی از علمای بزرگ اسلام، در تربیت فرزندش اهتمام فراوان داشت و نسبت به حرام و حلال دقت فراوان نشان می‌داد تا مبادا گوشت و پوست فرزندش با مال حرام رشد کند. محمدباقر، فرزند ملا محمد تقی، کمی بازیگوش بود. شبی پدر برای نماز و عبادت به مسجد جامع اصفهان رفت. آن کودک هم همراه پدر بود. محمدباقر در حیاط مسجد ماند و به بازیگوشی پرداخت. او مشک پر از آبی را که در گوشه حیاط مسجد قرار داشت، با سوزن سوراخ کرد و آب آن

## راز بازیگوشی فرزند خردسال

زن کمی فکر کرد و عاقبت گفت: راستش هنگامی که محمدباقر را در رحم داشتم، یک بار وقتی به خانه همسایه رفتم، درخت اناری که در خانه‌شان بود، توجه مرا جلب کرد. سوزنی را در یکی از انارها فروبردم و مقداری از آب آن را چشیدم. ملا محمد تقی مجلسی با شنیدن سخن همسرش آهی کشید و به راز مطلب پی برد.

منبع: تربیت فرزند از نظر اسلام

راه زمین ریخت. با تمام شدن نماز، وقتی پدر از مسجد بیرون آمد، با دیدن این صحنه ناراحت شد. دست فرزند را گرفت و به سوی منزل رفت. وقتی به خانه رسید، رو به همسرش کرد و گفت: می‌دانید که من در تربیت فرزندم دقت بسیار داشته‌ام. امروز عملی از او دیدم که مرا به فکر واداشت. با اینکه در مورد غذایش دقت کرده‌ام که از راه حلال به دست بیاید، نمی‌دانم به چه دلیل دست به این عمل زشت زده است. حال بگو چه کرده‌ای که فرزندمان چنین کاری را مرتکب شده است؟



### آشنایی با زندگی علامه طهرانی

آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی معروف به علامه طهرانی، فقیه مجاهد، عارف و عالم ربانی شیعه و از شاگردان علامه طباطبایی بوده است. تحصیلات خود را در مقطع آموزش متوسطه در رشته مکاتیب به پایان رسانید و از میان پیشنهادهای مختلف که جهت ادامه تحصیل در خارج و اخذ مسئولیت‌های مهم به او داده شده بود، طلبگی را اختیار کرد و در سفری به مشهد مقدس معمم شد و در ادامه به قم رفت و از محضر استناداتی چون آیت الله حاج شیخ عبدالجواد سدهی، آیت الله سید رضا بهاء الدینی، آیت الله سید محمد داماد، آیت الله سید محمد حجت و آیت الله سید حسین بروجرودی کسب فیض کرد و در زمره نخستین شاگردان آیت الله علامه طباطبایی درآمد. پس از ۷ سال تحصیل در حوزه علمیه قم و نایل به درجه اجتهاد، جهت تکمیل دروس خویش، عزم هجرت به نجف اشرف کرد و در مدت ۷ سال از محضر علمای اعلام آیت الله شیخ حسین حلی، آیت الله خوبی و آیت الله سید محمود شاهرودی بهره برد و دروس فقه و اصول و تفسیر خود را به اتمام رساند. از میان ده‌ها کتاب به یادگار مانده از این عالم دینی، کتاب «اجلده معادشناسی» جزو آثار معروف و ماندگار وی محسوب می‌شود.